

گزارش به ناصرالدین شاه قاجار درباره حشمت‌الملک و شهاب‌الملک و منطقه قانات و سیستان و بلوچستان

محمد گلبن

فاضل محترم آقای عبدالرضا سالار بهزادی در تألیف ارزنده خود درباره بلوچستان که در سال ۱۳۷۲ش. از طرف دفتر موقوفات دکتر افشار یزدی انتشار یافته، به برخی از کتبی که به اوضاع تاریخی سیستان و بلوچستان پرداخته شده، اشاره فرموده‌اند. تا حدود پنجاه - شصت سال پیش، مطالعه و بررسی اوضاع این استان، کاری دشواری بود، اما امروزه کتاب‌ها، مقالات و گزارش‌های بسیاری درباره استان سیستان و بلوچستان انتشار یافته؛ از این روی یک محقق دقیق و آگاه به راحتی می‌تواند به سرگذشت استان سیستان و بلوچستان وقوف پیدا کند.

نگارنده در خاطر دارم که قریب چهل سال پیش قرار بود یک کار دولتی مهم در این استان انجام شود. چندین پیمانکار و شرکت‌های بزرگ در آن مزایده شرکت کرده بودند. یکی از آن پیمانکاران برای کلی و جزیی روند آن مزایده را به‌طور وضوح در سه مجلد رحلی تدوین کرده بود و در پایان جلد سوم، فهرست کلیه مطالبی را که درباره استان سیستان و بلوچستان مطالعه کرده، نوشته بود؛ حتی فهرست گزارش‌های دوران قاجار و کتاب‌هایی را که به هر زبان درباره استان سیستان و بلوچستان دیده بود، یاد کرده بود. یکی از مترجمان معروف کشور که در آن ایام ریاست یکی از کتابخانه‌های کشور را به عهده داشت، سال‌ها دنبال آن فهرست منابع بود. بارها به بنده مراجعه کرد و پرسید که چگونه می‌تواند نسخه‌ای از این فهرست منابع را که خیلی مهم است برای کتابخانه تهیه کند؛ من هم که آن فهرست را دیده بودم اجازه یادداشت برداری از آن منابع را نداشتم. اما امروز خوشبختانه فهرست مقالات، رسالات و کتاب‌های بسیاری برای مطالعه ادواری استان سیستان و بلوچستان در دست است و هر محققى که بخواهد درباره استان سیستان

و بلوچستان تحقیق کند، دسترسی به این منابع برای او غنیمت است. اکنون گزارشی را که گزارشگر آن معلوم نیست و متأسفانه تاریخ تحریر ندارد، تقدیم می‌دارم.

صورت این راپرت، هجده صفحه است که شخصی از طرف ناصرالدین شاه قاجار یا مظفرالدین شاه به قائنات و سیستان اعزام شده که به وضع حشمت‌الملک و شوکت‌الملک رسیدگی کند و ایشان را به تهران بیاورد که موفق نمی‌شود. و چون این راپورت سندی است بیانگر گوشه‌هایی از روند و عملکرد زورمداران منطقه و مردم شریف و زحمت‌کش استان قائنات و بلوچستان، حایز اهمیت است.

«صورت راپورت، مأموریت این خانه زاد است به قائنات و سیستان بر حسب امر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت، اقدس شهریار - ارواحنا فدا - در روز بیستم شهر ذیحجه الحرام به جهت اصلاح امور ورثه مرحوم میر علم‌خان مأمور به قائنات گردید؛ وقتی به سبزوار رسید، جناب شریعتمدار آقای سبزواری دیدن این غلام تشریف آوردند و مذکور داشتند که حشمت‌الملک چند روزی است به ارض اقدس آمده، معلوم شد که ده روز قبل از ورود خانه زاد ایشان آمده بودند. بعد از ملاقات هر قدر اصرار نمود، مقصودشان به حرکت نبود و از آنجایی که این غلام مأمور به سختی نبود، در نهایت ملایمت هر قدر سعی کرد که مشارالیه را همراه ببرد، ابدأ تمکین به رفتن قائنات را نداشت.

در این ضمن برای اینکه متعذر به عذر شود، جراح فرنگی آورده، مرض بواسیری که داشت، بُرید. وقتی غلام خبردار شد که در تختخواب بستری افتاده است، مدت‌ها در کمال زحمت و سختی صبر نموده. مقصودش این بود که شوکت‌الملک را هم به خراسان احضار نموده، در ارض اقدس قراری در کارهای آنها داده شود. مراتب را به حضور حضرت مستطاب اجل اشرف افخم صدراعظم عرض نمود. محض اطمینان حشمت‌الملک حکمی صادر فرموده بودند که می‌بایست فوج و سوار و بلوک خوسف نیز ضمیمه حکومت سیستان باشد. هرکس حکومت سیستان را قبول می‌کند، به انضمام فوج و سوار بلوک خوسف قبول نماید و قائنات به تنهایی را دیگری قبول کند.

چون این مطلب مطابق میل حشمت‌الملک بود، به مجرد صدور این حکم حشمت‌الملک را مطمئن نموده، از ارض اقدس حرکت داده، به سمت قائنات برد. در بین راه به واسطه نسبتی که با مرحوم عمادالملک داشت و مرحوم شده بود، خواهش نمود که برای تعزیت و سر سلامتی به طون و طیس رفته و عیالش را هم برداشته، به قائنات مراجعت نماید. بعد از یک ماه که خانه زاد در قائنات انتظار کشید، ایشان آمدند. پس از ورود حکم را اظهار نمود. شوکت‌الملک تمکین ننموده، عریضه تلگرافی عرض نمود. حضرت مستطاب اجل اشرف افخم صدراعظم، جواب فرموده بودند که مقصود از این حکم این بود که حشمت‌الملک از ارض اقدس حرکت کرده، به قائنات برود، ولی حکم همان است که سابق شده؛ نبایست از قرارداد اولیه، هیچ یک تخلف نمایید.

پس از زیارت این حکم مبارک حشمت‌الملک به قرارداد اولیه تمکین داشت و نه شوکت‌الملک به قرارداد جدید. به این جهت اسباب معطلی و سرگردانی جان‌نثار گردید. هر قدر به ملایمت و از در نصیحت و اندرز برآمد، مؤثر نشد. گاه به وعده و نُوید و گاه به تهدید و وعید و گاه به مرحمت ملوکانه امیدواری داد؛ اصلاً

نپذیرفته، در نهایت غرور و بی‌اعتنایی رفتار می‌نمودند. و این غلام هم که مأمور به سختی نبود، ناچار به ملائمت و نصیحت پرداخته. در نهایت زحمت عنوان تقسیم املاک و اموال حضرات را نمود؛ در صورتی که بعد از فوت پدر، جمیع املاک و مخلفات در تصرف شوکت‌الملک بود و ممکن نبود که حشمت‌الملک از املاکش یک سیر گندم و جو بگیرد، هشتاد و پنج پارچه ملک شش‌دانگی را در میانه ورثه تقسیم نمود، به نوعی که با وصف آن همه مخالفت و ضدیت سهم کلیه ورثه موافق میل و رضایت خاطر و دلخواه همگی را تقسیم نموده و تقسیم نامه مفصل و مشروح به خط و مهر خودشان و تمام علما و مجتهدین گرفته، به حضرات داده و سهم هر یک را هم به تصرف آنها داده، به قسمی که همگی راضی و ممنون و شاکر بودند. اما وضع ولایت و رفتار حضرات را با رعیت بیچاره اگر بخواهد مفصلاً و کما هو حقّه معروض دارد، باعث ملالت خاطر مبارک خواهد شد. مختصراً اهالی کاملت فی‌الغالب، نه صاحب ملک و مالند و نه صاحب عصمت و عیال خود. حضرات شخصاً از وضع ولایت و سرحد و جمعاً من الوجوه خبر ندارند. شب و روز هر یک در کالته در دو فرسخی شهر منزل دارند و علی‌الاتصال مست شراب و عرق هستند و از خمار تریاک، دقیقه‌ای هشیار نیستند و زمام حکومت به دست چند نفر نوکر الواط از خدا بی‌خبر است. به هر طور که میل آنهاست، رفتار می‌نمایند و مردم بیچاره هم از وقتی که چشم‌گشوده‌اند، خود را اسیر و گرفتار دست مرحوم پدر و اجداد حضرات دیده‌اند. و حال هم گرفتار خودشان هستند و هیچ به‌خیال آنها نمی‌رسد که ممکن است اولیای دولت ابد آیت یک وقتی آنها را معزول نماید. لہذا در کمال سختی و عسرت به سر می‌برند و از ترس، جرئت عفو و شکایت ندارند. اهالی بیچاره به واسطه عداوت و مخالفت این دو برادر، همواره دوچار صدمه و اذیت هستند و به واسطه غرضی که با یکدیگر دارند، به مردم بیچاره ظلم و تعدی نموده، رعیت فقیر وجه مصالحه واقع‌شده و قدرت نفس کشیدن هم ندارند. خداوند هیچ مسلمانی را این قسم گرفتار ننماید. حشمت‌الملک بعد از فوت پدر، از وضع سیستان به کلی بی‌خبر است و هیچ بدانجا نرفته؛ امورات سیستان و سرحد را واگذار و تفویض به پسر ده‌ساله و چند نوکر نموده است.

قبل از رفتن خانه زاد، جنرال قونسول انگلیس جهت بازدید سرحد آمده بود. مدتی هم در آن سرحد گردش نمود. به خیال افتاد که سدی بسته و آب رودخانه را ببرد و بنای شهر جدیدی بنماید تا زمانی که جان نثار در آنجا بود، مشغول بودند؛ مگر به حضرات عرض نمودم و تفصیل را به عرض حضور مبارک اولیای دولت قاهره رسانده، شاید حشمت‌الملک بفرستد و ممانعت نماید. دیگر از آن وقت به بعد، خانه زاد خبر ندارد که موقوف شد یا خیر و مشغولند و اگر از طرف اولیای دولت ممانعت نشود، سدی بسته، احداث شهر جدید بشود، سیستان به کلی خالی از سکنه خواهد شد.

اما در باب قشون ولایتی، اینها در سال برای دو فوج سرباز و هشتصد نفر سوار از دیوان اعلی، موجب و جیره و سیورسات می‌گیرند. این غلام هر قدر اوقات صرف نمود که فوج و سوار را سان ببیند، ممکن نشد و معلوم می‌شود که هیچ سرباز و سواری ندارند. در وقت لزوم، چند نفر رعیت را به اسم سرباز بدون ملبوس و تفنگ حاضر می‌سازند و در سال مبالغی به اسم حقوق فوج و سوار گرفته، می‌خورند. در تمام سرحد سیستان، به همه جهت صد نفر سرباز نیست.

در باب توپخانه، دو سال قبل مبالغی مخارج فرمودند. چند عراده توپ با سرتیپ و سرهنگ توپچی فرستادند که در سرحد حاضر باشد. تمام توپ‌هایی که فرستاده شده است، شوکت‌الملک در بیرجند در اطای ریخته و قفل نموده است. سرهنگ ذخیره که مأمور محافظت توپ است، هر قدر می‌خواهد که آنها را پاک نماید، مأذون نیست در سرحدی مثل سیستان به جز دو عراده توپ شکسته که از قدیم بوده است، دیگر چیزی نیست که آن هم نه چرخ دارد و نه هیچ؛ فقط لوله شکسته باقی و در زیر خاک پنهان است. هر چه جان نثار به شوکت‌الملک اصرار نمود که از این توپ‌های جدید دو ارابه به سیستان بفرستید، تمکین نمود. سرحدی مثل سیستان دارای یک ارابه نیست. سابقاً هفتاد رأس اسب به جهت توپخانه قاین و سیستان، مقاطعه حضرات بود. حال چند سال است حسب‌الامر دیوان اعلیٰ مقاطعه اسب را بر هم زده‌اند. نه در توپخانه سیستان و نه در قاین، عوض هفتاد رأس اسب، یک رأس بز هم به هم نمی‌رسد. هر وقت در ایام عید بخواهند شلیک نمایند، گاو می‌آورند به توپ می‌بندند. توپچی بیچاره مجبوراً به دوش کشیده، بیرون می‌برند. بعد از اینکه شلیک کردند، مجدداً با گاو آورده، جایش می‌گذارند. در سال مبالغی علیق اسبان توپخانه می‌شود. معلوم نیست خرج هفتاد رأس اسب چه می‌شود.

زمانی که غلام در سرحد بود، محمد مهدی خان، رئیس اصطبل توپخانه مشهد مأمور شد که اسب توپخانه را به گرو و علیق اسب را حاضر نماید. قریب هشت ماه در آنجا معطل و سرگردان شد؛ بالاخره با کمال افتضاح و رسوایی مشارالیه را بیرون کرده و اعتنا نمودند و به هیچ حکم دیوان اعلیٰ اعتنا ندارند، در کمال غرور رفتار می‌نمایند. در این مدت یکسال و نیم خانه زاد همه را به خصوصیت و خیرخواهی و مهربانی رفتار نمود، والا ممکن نبود هشتاد و پنج پارچه ملک شش‌دانگی را به رضایت تمام ورثه تقسیم نماید.

در نهایت صدمه و زحمت، تقسیم املاک و اصلاح امورات آنها را نموده، با خانه‌زاد کمال مهربانی را می‌نمودند و منتهای رضایت را داشتند. پس از اینکه گفتگوی حضرات ختم شد و قرار اصلاح آنها داده شد، بنا بود صلح نمایند و حق مأموریت جان نثار را بدهند. حکم احضار حشمت‌الملک به طهران رسید که خانه‌زاد حشمت‌الملک را به طهران بفرستد و جان نثار به جای ایشان مواظب نظم ولایت سرحد باشد. بعد از زیارت این حکم اسباب جن حضرات گردید و همچو تصور نمودند که میل مبارک اولیای دولت ابد مدت قاهره بر این است که حضرات از حکومت معزول باشند و خانه زاد به جای آنها منصوب.

بناء علیه به تحریک حضرات در روز سیزده عید نوروز، قریب هزار نفر ریخته، آدم‌های خانه‌زاد را به قدری زدند که شرف موت شدند. هر قدر جان نثار فرستاد نزد حضرات که این چه وضعی است، به هیچ وجه اعتناء نمودند و صریح پیغام دادند که دیگر بودن شما در اینجا ثمری ندارد؛ اگر بیش از این در اینجا توقف نمایید، انواع و اقسام صدمات به شما خواهد رسید. غلام جان نثار فوج و سواری ابواب جمع نداشت و حکومت هم با حضرات بود؛ به این جهت جز اینکه از بیرجند حرکت نماید، چاره نداشت.

علی‌هذا به گناباد که در سه منزلی قاین و خاک طیس است آمده، قریب دو ماه هم در گناباد توقف نمود و تفصیل را مشروحاً به حضور حضرت مستطاب اجل اشرف افخم بندگان صدارت‌عظمی عرضه نمود. جواب فرمودند که با این وصف، بودن شما در آن صفحات ثمری ندارد. بیایید به ارض اقدس. حسب‌الامر اطاعت

نموده، به مشهد آمد. قریب شش ماه هم در ارض اقدس به انتظار تغییر ایالت بود. پس از تشریف فرمایی ایالت حشمت‌الملک هم به ارض اقدس آمد. هر چه خانه‌زاد خواست بر حسب امر مبارک حشمت‌الملک را به تهران بیاورد، جناب شهاب‌الملک به خیال اینکه عمل حضرات به اطلاع و استحضار خودش بگذرد و از آنها جلب نفی و فواید ببرد، نگذاشت حشمت‌الملک به طهران بیاید.

خانه‌زاد قریب یک سال و نیم زحمت کارهای حضرات را کشید و مبالغی مقروض و متضرر شد و عمر خود را صرف معاشرت با همچو مردم وحشی بی‌تربیت نمود و قریب پانصد هزار تومان ملک را تقسیم نمود، در عوض با خانه‌زاد این قسم بی‌احترامی نمودند و یک دینار حق مأموریت جان‌نثار را ندادند. حال فایده و مداخل به جناب شهاب‌الملک رسید و حال اینکه اگر حکم سختی شود که حضرات را حکماً به تهران بیاورند، فواید بسیار دارد. اولاً دماغ آنها مالیده می‌شود که بعدها به احکام دیوان اعلی بی‌احترامی و بی‌اعتنایی نمی‌بایست کرد و ثانیاً آنها از شدت دولت و پول به قدری مغرور هستند که خود را سلطان می‌دانند؛ از این خیالات قدری پائین آمده و به اسم نوکری و خانه‌زادی رفتار می‌نمایند و ثالثاً مداخل و منافع بی‌اندازه که آنها از آنجا می‌برند و صاحب خزانه و گنج شده‌اند، ممکن است به وضع صحیحی با کمال منت و رضایت تقدیم حضور مبارک را بدهند و قرار درستی هم درباره رعیت و ولایت و سر حد داده شود که بعدها این قسم به رعیت و مردم بیچاره رفتار نشود. همچو تصور نفرمایند که به واسطه نبودن حضرات در ولایت، بی‌نظمی واقع می‌شود.

مردم به قدری از آنها صدمه خورده‌اند که اگر همچو گمانی بدهند که اینها از حکومت معزول خواهند شد، انواع و اقسام شکرگزاری را خواهند نمود. اگر میل مبارک باشد، خانه‌زاد وضع احضار حضرات را به طوری که هیچ اتفاقی نیفتد، عرض می‌نماید و آنچه مقصود و منظور است، به عمل بیاید. همین قدر در عالم غلامی و جان‌نثاری عرض می‌نماید که اگر اینها را احضار به خاک پای مبارک نفرمایند و قرار درستی در کارهای آنها کلیه نگذارند و به حالت خودشان واگذار بفرمایند، خیلی معایب و مفسد در ولایت و سر حد خواهد داشت. این عرایض غلام، فضولی و جسارت بود. صلاح مملکت خویش خسروان دانند. در عالم چاکری، این قسم به نظر خانه‌زاد رسید، عرض نمود.